



<p>نکه کرد بولا ذرسان نیت هر دشت لشکر بر لکنه هو را اجوابها را نکند جرا کرد باید صمی رزم باید زیر زانم نشانده شست فروست بر کشتوار سوار چیز خلد بیکار خند تو باو تر کار سوی در بار رهنر کشت ساز او سباه که کج بر بند بال خورش دگر که رفتند تهازان که زهر زمان هر کس هر خوب کاری با فرزند که کوندی نغز ز آفرین هر آفر و مشد و عسر نه گاه امدا فراسیاب چتر کشند در و نهم که امدا و در کوبال کید حیدر کس و اطای سن</p>	<p>جویش صف آمدیل سبک نمذ جو بولا ذر از زده دید بفرمود با نبر بار نکند جرا صمی دا باید ساز بگفت که بار ستم شوم همانا اگر ایسان خد هزار جو مردم نما اندر خودم دو سینه را حنر صد کشند مان سبناه اندر آمد سبش سبناه بلند آن زمان بخوار کوشن برفند بیکار ز تها خواه چیز گفت ستم که کس هر جامه رزم بیرون کند با آزی و خامشی بر کین وزان هر چه خوشتر وقت نشان بر در بر شک و اب خروش آمد و ناله کاوم ار از ان سینه بر آمد سبایم بفرمود آمدیل بر زده شش</p>	<p>ماندان نزار دهارا کجا ر مغر ششده هوش و ناکند جهانجوی کفر و زهام نیو که یخت و یخی و نام بلند که شد روی کشور خود ربا بشد دیو بولا ذر لشکر بلند سبناه اندر آمد هر همک ار از و ناله خود اندر زین سوی حرم و حاضر آمدند هنرها ز بالای بر آوردند که انکشته جای دیدن راه</p>	<p>بر حش دلیر اندر او زد با بجفا از برتر خاک ترید زند دست هر زینک دست بلشکر خیر که بولا ذر حنر گفت بران با فراسیاب چه باشی که با تو کس از ماند ز دریا و از دشت و هاون بماند شد را بدان روحی زن در قشمر ماندند او خود رفت بکوشند و شمشیر و کراورد خاز شد در و دشت او درگاه</p>	<p>ندارد من بر در ستانج مند دلش بر ز خون و بشن بر زاب جهان دینه کوزر از انکشت جهان را انجخر همی ستونند ز ستم همی بند جانش گفت خستی در اما بیدگان ز من بر خون و هوای سبک بجره فر از لشتر او را طیب صمی دست از ان رزم کونا که میره مدارند و تیر و کمان هر نهم بر کوه بگدا شدند هر دشت بر نودنی دست و مال رفانی ز حال بجهاد آورد که دانا کی ماندند رنج ز رزم و ز کوه هر ناله سود انجیری کوند اندر از راه که ارباب که شد سینه کله سبناه می از کوه با ناله و نو میان جینه کها و کمان</p>	<p>کمان ز در ستم که بولا ذر کرا از سبش او اسباب دلش نیک ر کشند و لشکر نوعی از لشتر او و خند سینه را سبش اندر او در خون جوانی که دران کس سبش اندر روز ستم سبک جو ستم سباید بر ابای سببید جهان کرد کوراه مختار و از کس از زمان سینه سبش بر ستم شد از سبش از عدال و مال رفانی هم بار زهر آورد چه بندی از لشتر او جست از ان شش بر کوه بچشند بیکار سبناه شتر با و خند از کس سوی کس بر ان کها در کسینه از کس در کمان</p>
--	--	---	---	---	--

کجمن فراسیاب از دستم

رفانی خواهر من اندر جنگ
 سراسر و نسا در دین شاه
 نشان خواست از ساه نوران
 رنور از سینه کها در بار
 جو کاه امدا رزم سبناه
 دل شاه شد در کسینه